

طلبة ماه

مقصد ۵



۷۲ مهارت ۳ کلید طلایی در مدیریت تبلیغ

۷۵ تبلیغیه مساجد مجلل تا کپرهایی محقر

۷۶ شعرا



۷۸ یک نویسنده استاد علی ابوالحسنی (منذر)

۷۸ اخبار کتاب



۷۹ معرفی کتاب فضل الله نوری را زنده کرد



۸۰ تجربه اندر فواید پرسه زدن در کتاب فروشی ها

۸۱ تجربه نه کلید برای باز دید طلبگی از نمایشگاه کتاب

۸۲ معرفی وبلاگ محتوای دینی در فضای مجازی



۸۴ داستان زیبای بابا

۸۶ آخر نوشت

صحبت‌های یک نویسنده خلاق که مانند من و تو جوان باشد و برائری، می‌تواند انگیزه‌های بسیاری را در انسان زنده کند. افق‌های جدیدی را ترسیم کرده و راه‌های سخت و طولانی را در نگاهمان آسان و شدنی گرداند. محمود تقی‌زاده کوهبنانی طلبه‌ای جوان، متولد سال ۱۳۶۰ و از اهالی کرمان است که اکنون در حوزه علمیه قم، تحصیلات عالی خود را پی می‌گیرد. او پنج سال برای نگارش کتاب رجال همراه تحقیق و پژوهش کرده و برای نگارش این کتاب، هشت کتاب رجالی مشهور شیعه را، سیزده بار خوانده است. حال نتیجه کار او، رجال همراه، کتابی است که برای بسیاری از مطالعات و پژوهش‌ها در کنار ما قرار دارد و می‌توان به یاری آن، آراء و نظریات هشت کتاب رجالی شیعه را در کسری از دقیقه فرادست آورد.

۱۱۳ رجال همراه عنوان کتابی است که شما در سال گذشته، به رشته تحریر در آوردید. با توجه به استقبالی که از این کتاب شده، ما بلیکم کمی درباره سیر نوشته شدن این اثر صحبت کنید.

بنده در محضر درس خراج آیت‌الله مددی حاضر می‌شدم. ایشان تأکید بسیاری بر روایان حدیث و علم رجال داشتند. از علم رجال به عنوان یک ابزار در تفقه استفاده می‌شود. از همان درس به ذهنم رسید که اگر بتوان این علم را به کمک یک دست‌بندی کاربردی در اختیار هر طلبه‌ای قرار داد یک مسیر طولانی برای پژوهش در کتاب‌های رجالی، بسیار کوتاه‌تر خواهد شد و از سویی با توجه به اینکه شاید اساتید فرصت تدریس رجال برای همه را نداشته باشند، از این طریق همه طلبه‌ها بتوانند از دانش رجال بهره‌گیرند. بر این اساس کتاب رجال همراه طراحی شد و حدود پنج هزار ساعت برای آن وقت گذاشتم. بهره‌گیری از جدول، رنگ‌های گوناگون و شکل‌های قراردادی، استفاده از کتاب را بسیار راحت کرده است و مخاطب با یک نگاه می‌تواند نام راوی مورد نظر را یافته و نظر هشت کتاب مشهور رجالی، یعنی رجال ابن داوود، رجال البرقی، رجال الطوسی، رجال ابن غضائری، رجال النجاشی، رجال علامه حلی، رجال کشی و فهرست طوسی را در باره او بیابد.

۱۱۴ چه انگیزه‌ای باعث شد که حدود پنج سال این کار را ادامه دهید؟

استاد ما حضرت آیت‌الله مددی، بر سند روایات و رجال حدیث تأکید بسیاری داشتند، لذا فکر اولیه نگارش این کتاب، از یک نیاز اولیه شروع شد؛ یعنی این کتاب اول برای استفاده خود من نوشته شد و در پی چاپ این کتاب نبودم. برای ورود به عرصه حدیث‌شناسی، فرمی را طراحی کردم که بتوانم خیلی راحت به افرادی که در سند حدیث هستند، دسترسی پیدا کرده باشم. همین گونه که به تدریج کار پیش می‌رفت آن را به فضلا و اساتید دیگری نیز نشان می‌دادم که یکی از اساتید فرمودند با این کار شما، یک فرد عامی هم می‌تواند به سند حدیث دست یابد و به واسطه این کتاب حداقل صحت‌سنجی حدیث را در بیاورد. خدا را شکر ما کار را پیش هر یک از مراجع عظام تقلید بردیم، همه آنها به نحوی تأیید کردند، حتی حضرت آیت‌الله زنجانی که از رجالیون حوزه هستند و همین طور آیت‌الله سبحانی تأیید فرمودند و کلی هم تشویق کردند. همین تشویق‌ها سبب شد که کار پیش برود و اراده ما هم قوی‌تر شد و کار به جایی رسید که من متون هر یک از هشت کتاب رجالی را سیزده بار خواندم تا این کتاب حاصل شد.

۱۱۵ روش پیشنهادی شما برای اینکه یک طلبه بتواند به شکل روش‌مند مطالب خود را خلاصه نماید و با مرور مجدد آنها، مطالب برای او یاد آوری شود، چیست؟

اساس خلاقیت و کارهای خلاقانه، وجود داشتن نیاز است. آیا این نیاز در طلبه‌های مقدمات خون وجود دارد یا نه؟ انگیزه‌ای که برای یک طلبه در ابتدای ورود به حوزه وجود دارد، بیشتر انگیزه‌های الهی و انگیزه‌های احساسی فرد است. بنابراین شاید چنین چیزی را نتوان برای طلبه‌ای که تازه وارد



گفتگویی صمیمی با نویسنده کتاب رجال همراه

هشت کتاب را در یک کتاب بخوانید!

است و اعتقاد ما این است که این لباس، لباس پیامبران است. هر چند ممکن است ساختار شکلی آن به این شکل نباشد، اما ایشان نیز از عمامه و عبا استفاده می کردند و به نظر من بزرگترین افتخار یک طلبه، این است که روزی خود را در این لباس مقدس ببیند. من در سال پنجم طلبگی خدمت حضرت آیتالله بهجت رحمته ملیس شدم. بالاخره چند روز در طول عمر یک طلبه خیلی مهم است. یکی از آن روزها روز ملیس شدن، و دیگری روز از دواج اوست. اما نکته این است که کسی که ملیس می شود، این لباس یک نقش جدید برای او در جامعه می آفریند، به این معنا که مردم طلبه را با این لباس می شناسند. همچنین طبق گفته های که استادان ما، این لباس یک سری برکات را نیز همراه خودش می آورد که نصیب ما نیز شده است.

شرایط معیشتی زندگی طلبگی برای شما چگونه بوده است؟

قطعاً سخت بوده و انسان مخصوصاً اول از دواج هم خیلی درگیر است، به ویژه آنهایی که بضاعتشان در حد یک شهریه و منبر و ... است و یا زمینه اقتصادی خانواده ای ندارند. بالاخره این دنیا دنیای راحتی نیست، ولی اعتقاد من این است که دین و مذهبی که نتواند اقتصاد را برای انسان توصیف و تعریف کند، نمی تواند کار ساز باشد. دین تمام مدل های گوناگون مالی را برای زندگی انسان تعریف کرده است. مثلاً می گوید اگر نداری، قناعت کن؛ چون قناعت خودش ثروت است.

اگر در داخل زندگی خود کمبود دارید، کمی توقعات خود را پایین بیاورید و

اگر در بد مقدری توقعات دیگران را

هم در نظر بگیرید. ثروت ها را در

جاهای گوناگون با انواع مختلف

تعریف کرده است. روی هم هرفته

ماسریز هستیم و سرباز که گله

نمی کند. بالاخره پشت قضیه ای

که برای روحانیت و معنویت

حوزه وجود دارد. یک چیزی

خواهی دید است که قاعدتاً عقل ما به

آن نمی رسد. کوشش ما طبق گفته

معصوم، این است که «کونوا لنا زیناً

ولا تکونوا علينا شیناً» اگر نمی توانیم

زینت برای آنها باشیم حداقل

تخریب هم نباشیم.»

حوزه شده است، تعریف کرد. مگر اینکه خود طلبه خلاق باشد و همان زمان نگاه خلاقانه اش شکوفا شود و شروع کند این کار را انجام دهد. یعنی حین اینکه ادبیات می خواند، تلاش کند آن را به شکل ساختاری در ذهن خودش جای دهد. مثلاً ما خودمان وقتی به ادبیات رسیدیم، گفتیم برای اینکه ادبیات را به صورت نظام مند بفهمیم، باید صرف واژه های قرآن را استخراج کنیم. به نظر من حرکات خلاقانه به دو صورت شکل می گیرد؛ یکی در حرکات انفرادی است که بیشتر بر اساس نیاز فرد به وجود می آید و دیگر اینکه ما باید نظمی را در حوزه طراحی کنیم که وقتی یک طلبه به اینجامی آید تا سه سال که دست ما هست، باید او را خلاق کنیم. یعنی چیزی حدود هزار ساعت یا دوهزار ساعت طلبه در دست ما آموزش ببیند و سپس آموزش بدهد؛ کمالاتی که مادر گذشته شیوه استاد محوری را داشتیم، مثلاً طلبه ای یک استاد را می دید و حدود پنج سال روش های او را می آموخت و به وسیله آن روش ها خود شروع به مطالعه و تحقیق می کرد.

در مورد انتخاب استاد چه شاخص هایی را رعایت می کردید و به نظر شما استاد خوب چه ویژگی هایی دارد؟

به نظر بنده، استاد خوب استادی است که سریع طلبه را از خودش بی نیاز کند و روش ها را به طلبه داده و حرکت را به دست خود طلبه بدهد و به طلبه اعتماد کند. زمانی که طلبه مقداری از روش را یاد گرفت، او را به جلو هل بدهد. گاهی دیده می شود که یک استاد، سی سال طلبه ای را به خود مشغول کرده و نتیجه آن اندک است، در حالی که استادی می تواند در کمترین مدت ممکن، به واسطه یک سری سرفصل هایی که در اختیار طلبه قرار می دهد، روش خود را به طلبه منتقل کند. بنابراین من استادی را می پسندم که به طور سریع طلبه را از خود مستغنی کند.

روابط شما با جامعه چگونه بوده است و خودتان را به چه روشی به روز کرده اید؟

ما استادی داشتیم که همیشه سخنی را تکرار می کرد، ایشان می فرمود: عالم دینی مثل ماهی است، او باید در دریای ملت شنا کند. ما چیزی جدای از مردم نیستیم. ما مردم باید با همان ادبیات خودشان صحبت کرد و این سخت نگرفتن به مردم را می طلبد؛ البته نه از این باب که مسائل را به آنها نگوییم؛ اما از این باب که احکام آنها را به زبان خودشان به آنها منتقل کنیم. مانند معصومین که بسیاری از تلاش های ایشان برای انتقال دادن احکام به مردم به شکل الگوها رفتاری بوده، نه گفتاری؛ که این موارد تحت عنوان سیره عملی اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است. طلبه فقط متعلق به قم نیست، بلکه متعلق به ایران هم نیست و باید گفت که تمام جهان کنونی می تواند گستره دانش و حوزه کاری یک طلبه باشد. همان گونه که امام خمینی رحمته از این نگاه استفاده کرد و با همان گستره نگاهش، این انقلاب را پیش برد و هدفی که تعریف کرد، تنها برای سی میلیون ایرانی نبود، بلکه افق های بسیار بلندی را در نظر داشت. حرکاتی که ما امروز در جهان اسلام می بینیم کاملاً متأثر از آرمان ها و اهداف انقلاب اسلامی است.

انگیزه شما از ملیس شدن چه بود و آیا این توصیه را به طلبه های کنیند که ملیس شوند؟

ما میراث دار یک فرهنگ متعالی هستیم و این لباس، جزء آن فرهنگ





حسین سروقامت
قسمت پنجم

برای اشخاص کر و لال صحبت نکنید!

«من ملت امصرأ را می‌شناسم و از درون آنها خبر می‌دهم و از زبان آنها سخن می‌گویم و می‌دانم چه در سینه‌هایشان غلیان دارد، من از همه نقاط ضعف آگاهم. شاهد تحولات نیم قرن اخیر بوده‌ام. بدبختی ناشی از ارباب مردم را می‌دانستم و می‌دیدم و احساس می‌کردم...»

جملاتی را که خواندید بخشی از مصاحبه حسنین هیکل نویسنده و متفکر معاصر مصری با مجله آلمانی اسپیکل است. او در جای دیگر می‌گوید:

«من سخنگوی ملت خواهیم بود و خواسته‌های ملت را بر زبان خواهیم آورد.»

فارغ از آنچه در عمل رخ می‌دهد، کسی می‌تواند اینگونه سخن بگوید که مخاطبان خود را به خوبی بشناسد و از آرمانها و علایق و خواسته‌های آنان با خبر باشد.

بالتر از این بگویم، روزی که خداوند پیامبران خویش را از میان مردم برگزید، عده‌ای با تعجب و شگفتی پرسیدند چرا خداوند فرشته‌ای از خیل فرشتگان را پیغام بر و پیام آور خویش قرار نداد؟ از هر مکتبی که سخن بگوییم، پاسخ این سؤال روشن است. زیرا پیامبر هر امتی باید از مردم، در میان مردم و با مردم باشد. آنان را بشناسد و مسأله او مسأله آنان باشد.

شما نیز به عنوان مُبلغ همین وظیفه و رسالت را دارید. اولین بار که وارد فضای تبلیغی تازه‌ای می‌شوید، دقت کنید فضا چقدر سنگین است! قدری که می‌مانید و با مردم آشنا تر می‌شوید، چقدر شرایط سهل‌تر و آسان‌تر می‌شود!

علت را می‌دانید؟ چون در بدو ورود، شما با کسانی مواجه می‌شوید که آنان را نمی‌شناسید. این امر باعث می‌شود محیط سنگین و نفس‌گیر شود اما با قدری معاشرت و انس، شما با آنان مانوس‌تر می‌شوید و آنان نیز با شما احساس راحتی بیشتری می‌کنند!

فراموش نکنید که این امر مستلزم آن است که اگر در کشور دیگری به تبلیغ مشغولید، به زبان مردم آن کشور تسلط یابید که غربیها می‌گویند: یک زبان جدید، یک دنیای جدید است!

اکنون جای دارد با بیان روایتی از پیامبر بزرگ اسلام اندکی کاربردی‌تر سخن بگوییم: حضرت فرمودند ما گروه پیامبران با مردم به قدر عقل و خرد آنان سخن می‌گوییم.

شما برای سنجش مردم و عقل و خرد ایشان چه می‌کنید؟ استاد ما مرحوم آیت‌الله مجتهدی توصیه می‌کرد مبلغ دقیقی قبل از نماز در مسجد حاضر باشد و پیش مردم بنشیند تا هم از ثواب انتظار جماعت بهره‌برد و هم با مردم گرم‌گیرد و مسائل آنان را بشنود و پاسخ سؤالات آنان را بگوید.

یکی از ائمه جماعات موفق تهران نیز وقتی اسباب توفیق خویش را بر می‌شمرد، به همین نکته اشاره می‌کرد که من همواره نیم ساعت قبل از اذان مغرب در مسجد حاضرم. رو به روی مردم می‌نشینم و تا هنگام اذان با آنان سخن می‌گویم. به قدر امکان مشکلاتشان را حل می‌کنم و از اوضاع و احوالشان باخبر می‌شوم. هیچ اتفاقی در آن کوی و محله رخ نمی‌دهد مگر آنکه شب هنگام من از آن خبردار می‌شوم!

این را تصور کنید در مقایسه با آن روحانی بزرگواری که گفت



۳ کلید طلایی

کنید!

وقتی مخاطب را بشناسید، مسئله او را خواهید شناخت، آنگاه به طرح آن مسئله می‌پردازید و در نهایت گامی برای حل آن مسئله بر می‌دارید. در این صورت حرف شما به جان مخاطبانتان می‌نشیند

گاهی نیز شما با شناخت مخاطب سطح مطالب خویش را با میزان درک و فهم وی منطبق می‌کنید. چنانچه خداوند در باره قرآن چنین کرده است.

بزرگان ما می‌گویند قرآن دو نزول دارد: یکی نزول از عالم بالا به عالم ماده و دیگری نزول از آن سطوح عالی به سطحی که برای بشر قابل فهم باشد. وقتی خداوند چنین کرده است، چرا ما درس نگیریم و عمل نکنیم!

کوتاه سخن آنکه مبلغ زیرک و دانا پس از صرف زمان اندکی باید بفهمد مخاطب او با سواد است یا بی‌سواد، دانشجو و دانش‌آموز است یا طلبه و کانسب، کارگر و کشاورز است یا اداری و کارمند، شهری است یا روستایی، مجرد است یا متأهل، چه عقیده‌ای دارد و طرفدار کدام حزب و گروه است، از چه آداب و رسومی پیروی می‌کند و از چه مشکلات و معضلاتی رنج می‌برد...

اگر اینها را شناختید و با عنایت به این موارد سخن گفتید؛ بارها این نکته را از مردم خواهید شنید که:

جانا سخن از زبان ما می‌گویی! ■

منتخب

مبلغ زیرک و دانا

پس از صرف زمان

اندکی باید بفهمد

مخاطب او با سواد

است یا بی‌سواد،

کارگر و کشاورز

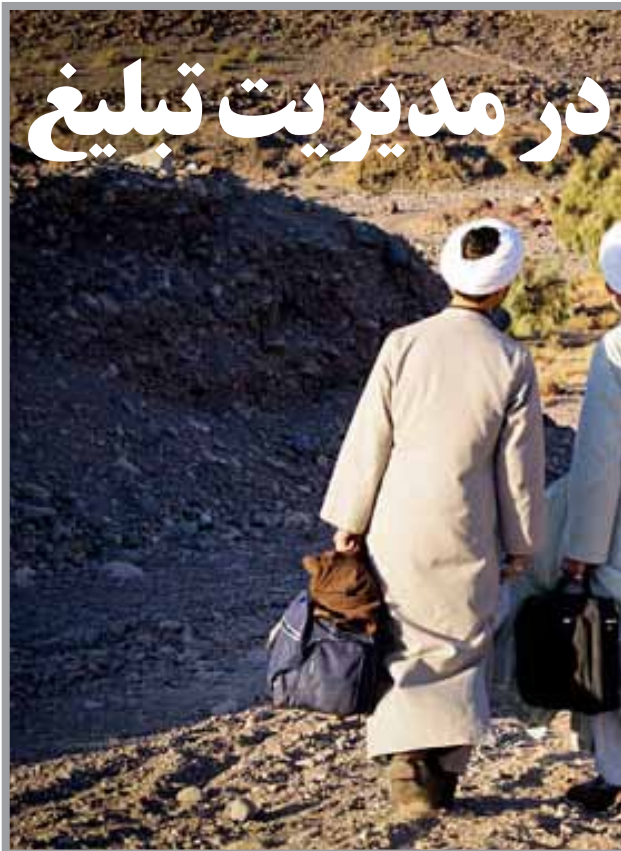
است یا اداری و

کارمند، شهری است

یا روستایی، مجرد

است یا متأهل

در مدیریت تبلیغ



نفرت نیافرینید!

سعدی در گلستان از ناخوش آوازی می گوید که به بانگ بلند قرآن می خواند. صاحب‌دلی از او پرسید چرا به خود زحمت می دهی؟ گفت از بهر خدا می خوانم. گفت از بهر خدا مخوان.

گر تو قرآن بدین نمط خوانی

ببری رونق مسلمانی

مولوی نیز از مؤذنی بد آواز می گوید که در سرزمین کفر اذان می گفت. نامسلمانی نزد او رفت و شمع و شیرینی و جامه لطیفی به او هدیه داد. مؤذن علت را پرسید. گفت دختری دارم مدتی است به اسلام علاقمند شده، بانگ اذان تو را که شنیدم از اسلام کناره گرفت و سرد شد! دخترم گفت:

من همه عمر این چنین آواز زشت

هیچ نشنیدم در این دیر و کینش

خواهرش گفتا که این بانگ اذان

هست اعلام و شعار مؤمنان

چون یقین گشتش، رخ او زرد شد

از مسلمانی دل او سرد شد

من خود از برخی علمای بزرگ پرسیدم چرا روزه را با صدا نمی خوانید؟ گفت یک بار این کار را کردم، یکی از رفقا از سر رفاقت و دوستی سفارش کرد هرگز این کار را تکرار نکنم!

مُبلِّغ و معلم دین علاوه بر این نباید خشک و خشن باشد. «سلام علیکم» را در گلو بیچاند، لفظ قلم با مردم حرف بزند... البته نباید از آن سوی بام بیفتد و دست به کارهای جلف و سبک بزند، که این خود انزجاری بیشتر خواهد آفرید.

هرگز فراموش نمی کنم روحانی سیدی را که در ایام حج در خیمه‌های منی با برخی حجاج کشتی می گرفت. آثار ناراحتی و تأسف را در چهره دیگران می شد به وضوح مشاهده کرد.

از اینها گذشته روش‌های تبلیغی ماینز نباید تنفر آفرین باشند. نمونه‌ای از این موارد را در سخن شیوای رئیس مذهب امام جعفر صادق علیه السلام می توان یافت. آنجا که ماجرای آن مرد مسلمان را بیان می کند که همسایه خویش را به اسلام دعوت کرد و چنان بر او سخت گرفت که او خود از دین کناره گرفت و به آیین پیشین خویش بازگشت! حضرت در پایان سخن با تأسف می گویند: او را داخل دین کرد و از دین بیرون کرد!

عرضه ضعیف دین و دفاع بد از آن نیز از جمله روش‌های تبلیغی تنفرزاست. نمادی از سردمداران این افراد ملا نصرالدین در ادبیات فارسی، جُحی در فرهنگ عرب و دُون کیشوت در مغرب زمین هستند. به تعبیر برخی نویسندگان معاصر: مردان پاک، اما پوک! اینها دین را بر نمی‌اندازند، از چشم می‌اندازند.

یکی از متفکران در این باره می گویند: برای خراب کردن یک حقیقت خوب، به آن حمله مکنید، بد از آن دفاع کنید!

کیست که نداند آنکه کتابی می نویسد و نام آن را می گذارد: «به کوری چشم منکران و حسودان، ما امام زمان علیه السلام را دیده‌ایم» چقدر در دوست و دشمن انزجار ایجاد می کند! در حالی که به ما مکرر توصیه کرده‌اند: مرنج و مرنجان که رنجش خطاست.

واپسین نکته آنکه تلاش کنیم به تعبیر امام عسکری علیه السلام مایه زینت اهل بیت باشیم، نه اسباب شرمساری آنان؛

و بدانیم به گفته نظامی:

هر ناموری که او جهان داشت

بدنام کنی ز هم‌هان داشت

«اگر بارها و بارها در تعالیم پیامبران الهی تأمل کنید یا روش‌های آنان را مرور نموده، رفتارهایشان را با دقت بسنجید، در هیچ یک از اینها چیزی که ایجاد نفرت و انزجار کند، نخواهید یافت!

ساحت دین و دیانت از تنفر پاک و میراست. پرچمداران شریعت نیز بایستی از عوامل نفرت آفرین به شدت کناره بگیرند. مبدا انزجار مردم نسبت به ایشان به تنفر آنان از دین و آیین منجر شود!

پیامبران الهی - این نخست مبلغان شریعت‌های آسمانی - اینگونه بودند، مانیز بایستی از همین سرخط الگو بگیریم!

در گام نخست توجه کنیم ظاهر ما تنفر نیافریند. به ویژه اگر برای نخستین بار با کسی مواجه می‌شویم، انسان شناسان می‌گویند اولین چهره از ما همیشه در ذهن مخاطب می‌ماند! لباس‌های کثیف و بی‌قواره، سر و صورت ژولیده، کفش‌های واکس ندیده، ژست‌ها و اطوارهای ناپسند از انسان چهره‌ای می‌سازند که مردم عطای او را به لقایش می‌بخشند!

گفت مردی با زنت طوبای زشت

گر تو طوبایی، گذشتم از بهشت

گام بعدی رفتار ماست که نباید ناپسند و انزجار آور باشد. چقدر به امام جماعت توصیه شده نماز خود را مختصر و کوتاه کند. مبدا در مأمومین ایجاد ناراحتی کند. چه بسا وسواس در وضو و طولانی ساختن آن یا مکث زیاد جهت قضای حاجت آدمی را انگشت‌نمای دیگران سازد.

کسی که صدای ناهنجاری دارد، نباید اذان بگوید یا به آواز بلند قرآن بخواند. این امر در ادبیات ما و شعر و نثر مانیز در نهایت زیبایی و لطافت بیان شده است.

منتخب

ظاهر ما تنفر

نیافریند. به ویژه

اگر برای نخستین

بار با کسی

مواجه می‌شویم.

انسان‌شناسان

می‌گویند اولین

چهره از ما همیشه

در ذهن مخاطب

می‌ماند



روش‌های دیگران را بارها مرور کنید!

«اگر با تعالیم پیامبران آسمانی آشنا باشید که هستید، در لابلای سخنان آنان مطالبی هست که حکایت از عمق دلسوزی آنان نسبت به آحاد جامعه بشری دارد.

از آنجا که هدف من در این مقال مقایسه‌ای میان روش‌های تبلیغی و تبشیری اسلام و مسیحیت است، فقط به دو سخن از پیامبر اکرم صلوات‌الله علیه و حضرت مسیح ﷺ اشاره می‌کنم: حضرت محمد صلوات‌الله علیه فرمود: مثال من و شما همانند مردی است که ابرای روشنایی و گرما [آتشی برافروخته، پروانه‌ها و ملخ‌ها در آن می‌افتند، و او تلاش می‌کند آنها را از افتادن در آتش حفظ کند؛ من کمربندتان را می‌گیرم تا در آتش نیفتید و شما از دستم می‌گریزید!

حضرت عیسی ﷺ نیز از سوی برخی از یاران و حواریون مورد سؤال واقع شد که شما با این قدر و منزلت، چرا با برخی گنه‌کاران حشر و نشر دارید؟ حضرت فرمود انسان گنه‌کار به مثابه گوسفندی است که از گله جدا افتاده است، گوسفندی که در دل رمه قرار دارد آن سان در معرض حمله گرگ نیست که گوسفند جدا مانده از رمه؛

من وظیفه دارم که این انسان گمگشته جدا مانده از قافله انسانی را هدایت کنم!

بگذریم، روزی که پیغمبر اسلام به نبوت و پیامبری مبعوث شد، همه مسیحیان وظیفه داشتند بنا بر سخن حضرت مسیح به او و دین او ایمان آورند، اما این اتفاق نیفتاد و آنان، به ویژه رهبرانشان، معاد خویش را در مسلخ معاش خویش قربانی کردند و پیش آمدند تا به امروز که همچنان به فعالیت‌های تبشیری خویش ادامه می‌دهند!

آنچه امروز برای تک تک ما، به ویژه برای مبلغی که با دین و عقیده مردم سر و کار دارد، اسباب تأسف است، گرایش برخی از جوانان به سوی تعالیم مسیحی است، به این نکته بیفزایید بی اطلاعی ما را از شیوه‌های تبشیری آنان!

از این رو بد نیست برخی از روش‌های مسیحیت را در فعالیت‌های تبشیری مرور کنیم:

اول آنکه مسیحیت برای جذب دیگران جذابیت‌های کاذبی می‌آفریند. تقریباً اغلب کسانی که به سوی آنان تمایل یافته‌اند از این نکته به عنوان یکی از عوامل گرایش خویش یاد کرده‌اند. آنان می‌گویند مسیحیت سراسر امید و نشاط و شادابی و زیبایی است. در حالی که گل مسلمانان را گویا با غم و اندوه و سختی و دشواری سرشته‌اند!

می‌گویند تصویر مسیح کوچک را در آغوش مریم مقدس ببینید با بره‌ای زیبا و دوست داشتنی در کنار؛

... در سوی دیگر تصویر حضرت علی را با شمشیر دو دم و شیرهایی که از چهره آنها خشم و غضب می‌بارد.

دوستان؛ اسلام دریای بی‌پایانی از لطافت‌ها، زیبایی‌ها و جاذبه‌هاست. من قطره‌ای از این دریا را در کتاب «جمیل بی بدیل» آورده‌ام. اکنون نیز یکی از دل‌مشغولی‌های این کمترین بررسی مصاحبه‌های تازه مسلمانانی است که از عوامل گرایش خویش به اسلام گفته‌اند.

نکته‌ای را که گفتم به خاطر داشته باشید هم به درد

اردوگاه خودی می‌خورد هم به کار ارتباط شما با بیگانگان می‌آید!

دوم آنکه مسیحیت در جذب دیگران مطلقاً عجله و شتاب به خرج نمی‌دهد. این خاطره را از دوست مبلغی که به آفریقا سفر کرده بود شنیدم و سخت متحیر شدم که مبلغان مسیحی میان قبایل فقیر آفریقا بذر گوجه فرهنگی و بادمجان و خیار پخش می‌کنند. سپس می‌روند و شش ماه بعد باز می‌گردند. وقتی که بوته‌های گوجه و خیار و بادمجان رشد کرده و میوه داده‌اند. آنگاه کتاب مقدس به آنان می‌دهند، بله، آن هنگامی که خودشان را به عنوان ولی نعمت آنها به اثبات رسانده‌اند.

سوم آنکه آنان متناسب با شرایط افراد جوامع مختلف، روش‌های گوناگونی را به کار می‌برند. در ایستگاه‌های مترو در میان اروپاییانی که از دانش قابل توجهی برخوردارند، سلیقه خوبی دارند، فرصت‌هایشان اندک است و به رنگ و لعاب هر چیزی بیش از اندازه اهمیت می‌دهند، بروشورهای تبشیری توزیع می‌کنند که هیچ چیزی از زیبایی و مرغوبیت و جذابیت کم ندارد!

و سرانجام نکته چهارم آنکه از کمترین فرصت‌ها، بهترین استفاده را می‌کنند. من فقط به یکی از این فرصت‌یابی‌ها اشاره کنم که در بسیاری از کشورهای اروپایی خط تلفنی مستقیم میان کلیسا و بیمارستان‌ها برقرار کرده‌اند که در لحظه از شبانه روز بیماری که به جهت درد و رنج خویش لطیف‌تر و آسیب‌پذیرتر شده است، بتواند فقط با برداشتن گوشی تلفن و بدون نیاز به گرفتن شماره‌ای با کلیسا ارتباط بگیرد و در همین لحظات و دقائق کوتاه، دل‌های رمیده آنان به سویی برود که آنان می‌خواهند. دوستان؛ آنان در راهی که ما نادرست و ناکافی می‌دانیم، اینگونه کار می‌کنند؛ ما چه می‌کنیم؟ ■

منتخب

آنچه امروز برای تک تک ما، به ویژه برای مبلغی که با دین و عقیده مردم سر و کار دارد، اسباب تأسف است، گرایش برخی از جوانان به سوی تعالیم مسیحی است



وسایل همراه برای یک سفر تبلیغی

وقتی طلبه‌ها به حدی از دانش و بلوغ معنوی می‌رسند، کار اصلی خود را آغاز می‌کنند. ما اسمش را گذاشته‌ایم تبلیغ. تبلیغ یک فرایند به‌غایت سخت و در عین حال شیرین است. برای همین سختی‌اش هست که تنها در صدی از طلبه‌ها می‌توانند آن را تجربه کنند. باز به خاطر همان شیرینی‌اش است که همان چند درصد، سختی تبلیغ را به جان می‌خرند. ولی دایره مفهومی و مصداقی تبلیغ آن قدر گسترده است که تعریفش در این مقال نمی‌گنجد. ولی ساده‌اش می‌شود: سفر یک طلبه علوم دینی به مناطق دور یا نزدیک، برای رساندن مفاهیم اسلامی در سخن و رفتار به مردم. یادداشت‌های «تبلیغیه» قرار است نوشتاری باشد بی‌پرده، کوتاه و موجز، درباره تبلیغ و حواشی آن.

مسئله فرق می‌کند. چرا که در تبلیغ‌های بالای چهل روز که به «طرح هجرت» موسوم هستند، این شرایط فرق می‌کند و تا حد ممکن شرایط اسکان خانوادگی مبلغ فراهم می‌شود. رفتن مبلغ هم بنا بر محل تبلیغ، متفاوت است. اگر انفرادی باشد، خودش هست و خودش. باید وسایلیش را کول کند و به سوی محل تبلیغ اعزام شود. مانند سالیان گذشته که سوار بر مرکبی چارپا رهسپار تبلیغ می‌شدند. اما اگر تبلیغ گروهی باشد (که توضیحش خواهد آمد) مسئول گروه، وسیله‌های مهیا می‌کند و همه با آن وسیله، از محل زندگی که معمولاً شهر قم است، عازم منطقه مقصد می‌شوند.

وسایل مبلغ هم برای خودش داستانی دارد. اینکه توی ساکش چه چیزهای باشد، به خیلی چیزها بستگی دارد. به میزان علم، دانایی و حتی حافظه مبلغ، سن، سواد، نیاز و توقع مخاطبان تبلیغی، زمان تبلیغ، مدت زمان اقامت، محل اسکان و ...

اما قدر متیقن، این وسایل (برای یک سفر ده‌روزه) غیر از ضروریات هر سفری، عبارت‌اند از: قرآن، چند کتاب روایی (از نهج‌البلاغه، نهج‌الفصاحه، صحیفه سجادیه تا الخصال و کافی و ...)، یک رساله عملیه، یکی دو کتاب داستانی و تاریخی، یکی دو کتاب روضه و شعر و مرثیه (ترجیحاً مقتل معتبر)، کاغذ و قلم (به مقدار کافی!) و عطر. البته در زمان فعلی چند جنس دیگر مانند یک لپ‌تاپ سبک و چند هدیه و جایزه هم به این فهرست اضافه شود ... و بدین گونه است که فرایند تبلیغ شروع می‌شود.

* دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت تبلیغ مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، سازمان اوقات و امور خیریه، سازمان تبلیغات اسلامی و ...

شاید نخستین پرسش‌هایی که به ذهن یک مبلغ بیاید، این باشد که: برای تبلیغ به کجا بروم؟ با خانواده بروم یا تنها؟ چه چیزهایی با خود ببرم؟ چه مباحثی را مطرح کند؟ و ... از گذشته‌های دور، رسم بر این بوده که روحانیون خوددعوت و خودخوانده بودند. به شیوه مبلغان تبشیری مسیحی. یعنی مبلغ خودش وارد یک شهر و روستا شده و با معرفی خود، کارش را از مسجد یا میدان آن شهر و روستا آغاز می‌کرد؛ و از آنجایی که مردم آن منطقه، عموماً از چنین پدیده‌ای بی‌بهره بودند، با روی باز از او استقبال می‌کردند و بزرگان آن شهر و روستا روحانی را در خانه خود جای داده و استقبال ویژه‌ای از او می‌کردند. اگر هم از روحانی خیلی خوششان می‌آمد، دست او را همان جا بند می‌کردند و روحانی بیچاره را با لطایف‌الحیلی، پاکیز می‌کردند!) لکن در زمان فعلی، همه اینها با برنامه و سازماندهی اداری و نظام‌مند انجام می‌شود. یعنی ابتدا روحانی به یکی از مؤسسات و مراکز * که مسئول اعزام مبلغ هستند رفته، اعلام آمادگی می‌کند. سپس آن مؤسسه روحانی را با توجه به اعلام نیاز، تخصص و حتی قومیت مبلغ، به مناطق گوناگونی از کشور اعزام می‌کند. از شمالی‌ترین مناطق، تا جنوبی‌ترین شهرهای کشور. از مسجدهای مجلل، تا کپرهایی محقر. البته این سیستم بنا بر مرکز اعزام، شرایط و مناسبات خاص خودش را دارد که گذر از بعضی از آنها، رستمی می‌خواهد خوان‌نورد و شیرافکن.

از آنجایی که شرایط اسکان روحانی در منطقه تبلیغی تا حدود زیادی مبهم و پیش‌بینی ناپذیر است، روحانی به‌تنهایی به تبلیغ می‌رود. بدون همسر و خانواده. به ویژه زمانی که به مناطق محروم و دور از محل زندگی‌اش می‌رود. البته اگر تبلیغ بلندمدت باشد،

میثم حمیدی، متولد سال ۶۳ در تهران، شعر را به صورت جدی از اوایل دهه هشتاد شروع کرده است. او زندگی پیچیده‌ای نداشته، پس از سیکل وارد حوزه شده است و به قول خودش به «روایت کاملاً خطی» همچنان طلبه است. تاکنون در چند کنگره شعر شرکت کرده و در برخی از آنها برگزیده شده است. این معرفی کوتاهی است که میثم حمیدی خود نگاشته است.

■ تقدیم به امام حسن عسکری (ع)

شهر یکپارچه سرگرم ننگهبانی بود
ماه من پنجره در پنجره زندانی بود
یک دل سیر غزل بود و گلوگیرم شد
ماه من آه ... همین ... آه که پنهانی بود
ترک عادت نتوان کرد، ولی صبرم داد
صبر بر عادت دیدار که طولانی بود
آخرین ماه رصدهای من از شهر گذشت
حاصل عشق در این مرحله حیرانی بود
سامرا قصه تاریخی ویران هاست
سهم قلب من از این خاک پریشانی بود

■ عقاب‌های مهاجر

برداشت چفیه را و به آرامی، در از دحام خاطره‌ها گم شد
تصویر محو کودکی اش کم کم، در پشت خاکریز تجسم شد
مابین آسمان و زمین آتش، باران گرفته بود در آن برزخ
موج ستاره بود که می بارید، دریای خاک غرق تلاطم شد
در گیرودار همه‌مهمه رگبار، دنبال آشنای غریبی بود
تا اتفاق سبز دلش را دید، لبریز حس شور و ترنم شد
او را نگاه کرد، به او خندید، یک لحظه در غبار نگاهش رفت
فریاد در گلوئی زمان پیچید، ذهن زمین دچار توهم شد
آهسته چند دفعه صدایش کرد، تنها سکوت بود، سکوتی تلخ
امکان نداشت، باز صدایش کرد، ترسیده بود، دست دلش گم شد
در بهت خاک خیره به دنبالش، در حال سجده دید عزیزش را
ناباورانه هر قدمی برداشت، انبوه درد رو به تراکم شد
در خون طپیده پیکر مجروحش، بر دست‌های خسته او جان داد
در آخرین ستاره که را می دید؟ در طرح چهره نقش تبسم شد!
یک شب گذشت تا به خودش آمد، خود را دوباره کنج قفس می دید
او از عقاب‌های مهاجر بود، نسلی که ماند و قسمت مردم شد

■ تقدیم به حضرت عباس (ع)

وزید در تن صحرا صدای سرگردان
صدای محو، صدای رهای سرگردان
پرنده ایست که در گردباد افتاده است
گرفته هر طرفش را بلای سرگردان
صدای خسته فرورفت در هجوم غبار
و در پی اش نگران چشم‌های سرگردان
به در ریخته پر نگاه می کردند
و روی خاک پر از رد پای سرگردان
اگرز حمله امواج بشکنند کشتی
بگو کجا برود ناخدای سرگردان
و تکه تکه صدا بر زمین فرو می ریخت
که بی قرار رسید آشنای سرگردان
صدا بلند شد و پر کشید و تنها ماند
میان حیرت صحرا صدای سرگردان

■ برای شهیدان تفحص

از خاک برمی خیزند
برای تفحص ارواح پوسیده شهرها
در میان غبار دود اسپند رانمی بینند
و تنها دست‌های ما را تشییع می کنند

حامد اهور، طلبة حوزه علمیه قم، متولد سال ۱۳۶۱ است. اهور همچنین کارشناسی ارشد معماری را پیش از آغاز تحصیلات حوزوی به پایان رسانده است. او اکنون دبیر علمی سوگواره سراسری شعر هیئت وزبایی شناسی مداحی است. حامد اهور با انجمن شعر حوزه همکاری دارد و مدرس شعر است. او در جشنواره‌های متعدد کشوری برگزیده شده است.

■ امام زمان

از چشمه‌های خشک و شررهای سوخته
تا آه سرد و اشک سحرهای سوخته
از شمس‌های سر به نی آسمان نشین ...
تا دست و بال خرد قمرهای سوخته
از حرف سخت مثل فراقت فراری ام ...
اما تویی تلاوت سرهای سوخته
دارد نشان سبز امید ظهور تو ...
پس کوچه‌های غربت و درهای سوخته
همت کن ای نهم پسر اسمه شفاء! ...
دریاب حال فطرس و پره‌های سوخته
نه سم چشیده منتظر پادزهر تو
آرامش شرار جگرهای سوخته
برگرد از صلیب مسیح نجات بخش!
بر نبش قبر نحس پدرهای سوخته
برگرد تا فراق و غزل‌های انتظار
گردند شاهبیت خبرهای سوخته

■ امام حسین

حسی درون توست که دلگیر و مبهم است
اینجا سکوت و ناله و فریاد در هم است
شعر کتیبه دور سرم چرخ می‌زند
باز این چه شورش است که در خلق عالم است
انگار دم گرفته کسی در وجود من
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
یک پرده سیاه، که سرداده یا حسین
بر نیزه‌ای که خاسته تاعرش اعظم است
پرده کنار می‌رود و دست‌های ماه
یک دست، مشک آب و یک دست پرچم است
یک پرده بعد، دست ز کف داد و گفت: آب ...
لب تر کند حسین، برایش فراهم است

درد گریز می‌زند از چشم روضه‌خوان
لب تشنه‌ای که دستی و مشکی از او کم است
با ناله بُنی ایا فضل ... فاطمه
هم‌ناله‌اش تمامی ذرات عالم است
در امتداد پرده، کسی گفت یا اِخا! ...
حالا قد حسین هم از داغ او خم است
■ ■ ■
سقا به دست، کاسه‌ای گرفتم و گفتم:
اول شما! که شاعر تکیه مقدم است
قلبی شکست، پرده آخر و حال شعر ...
چیزی میان شور و غزل، نوحه و دم است
ای پرده پرده عزا، می‌کشی مرا
ای رستخیز عالم که نامت محرم است

■ ولایت. آقا جان

از کودکی‌ها خوب یادم هست
یک قاب عکس ساده بر دیوار
بابا صدایش می‌زد، «آقا جان»
می‌داشت بی‌بی، دوستش بسیار
■ ■ ■
هر بار چیزی می‌شکستم یا
که شیطنت در خانه می‌کردم
وقتی که می‌ترسیدم از بابا
می‌رفتم و آن را می‌آوردم
■ ■ ■
چشمش که توی قاب می‌افتاد
آرام زیر لب دعا می‌کرد
لبخند می‌زد عکس و آقا جان
اخم پدر را باز و می‌کرد
■ ■ ■
بی‌بی برایم قصه‌هایی گفت
از همت والای آقا جان

می‌گفت در دنیا فرآگیر است
از نهضت او مکتب قرآن
■ ■ ■
می‌گفت عباس و حسین من
سرباز آقا جان و قرآنند
اصلاً ندارم غصه، می‌دانم
پیش خدادر عرش مهمانند
■ ■ ■
یک روز وقت امتحان‌ها بود
دیدم زمین و آسمان لرزید
انگار نوری کم شد از دنیا
بوی عزار در کوچه‌ها پیچید
■ ■ ■
دیدم که بابا اشک می‌ریزد
پای نگاه گرم آقا جان
آن قاب را برداشت، با خود بُرد
- آن روزها غمخانه بود ایران -
■ ■ ■

با اشک و بغض و ناله خوابیدیم
وقتی که چشمم باز شد فردا
دیدم که قابی تازه آورده
آن شب برای خانه‌مان، بابا
■ ■ ■
از آن به بعد آنجا دوتا قاب است
پیش نگاه روشن مادر
بالا تر از عکس شهیدانش
عکس دوتا سید، دوتا رهبر
■ ■ ■
می‌دانم اینکه مثل آقا جان
جا دارد او در سینه بابا
حالا دقیقاً بیست و یک سال
است
بابا صدایش می‌کند «آقا»
■ ■ ■
محبوب بابا، قلب من را هم
تسخیر کرده، مثل آقا جان

با خنده‌اش آرام می‌گیرم
آرامشی مثل همان دوران
■ ■ ■
باغ ولایت باز هم در راه
گلبرگ‌های تازه‌ای دارد
دارد مهتیا می‌شود میوه
پا جای پای ریشه بگنارد
■ ■ ■
بالطف حق، هرگز نمی‌افتد
این مملکت در دست ناهلان
باکی ز طوفان نیست وقتی
هست
کشتی مارانوح، کشتیبان
■ ■ ■
یک دشت لاله روح می‌گیرد
وقتی تبسم می‌کند آقا
فهمیده بسیار است در این نسل
چشم انتظار یوسف زهرا

استاد علی ابوالحسنی (منذر)



بوسه بر خاک پی حیدر؛ آینه‌دار طلعت یار؛ تراز سیاست؛ سلطنت علم و دولت فقر؛ پایداری تا پای دار؛ تحلیلی از نقش سه‌گانه شیخ شهید، نوری در نهضت تحریم تنباکو؛ آخرین آواز قوه اندیشه سبز، زندگی سرخ؛ دیده‌بان بیدار؛ کارنامه شیخ فضل‌الله نوری؛ خانه بر دامنه آتشفشان، سیاه‌پوشی بر سوگ ائمه نور ﷺ، نام بعضی از آثار اوست. این محقق برجسته تاریخ و نویسنده توانا، سرانجام شامگاه سوم اسفندماه ۱۳۹۰ دار فانی را وداع گفت.

استاد علی ابوالحسنی، مشهور به «منذر»، از نویسندگان و مورخان تاریخ اسلام و ایران بود. او در سال ۱۳۳۴ در تهران متولد شد و پس از گذراندن تحصیلات دانشگاهی، در مدرسه حقانی قم به تحصیل مشغول شد. او در قم از محضر اساتید بنامی بهره برد. تفسیر را نزد آیت‌الله سبحانی آموخت و در فقه و اصول از محضر آیات عظام، جواد تبریزی و وحید خراسانی بهره برد. وی همچنین از برخی از اساتید، به صورت غیررسمی بهره‌افر برد که از آن جمله می‌توان به آیت‌الله شیخ حسین لنگرانی در تاریخ، سیاست، تفسیر و ادبیات؛ علامه عسکری در تاریخ اسلام و مسائل مربوط به سقیفه؛ سید محمد کاظم قزوینی در معارف اسلامی و ولایت؛ دکتر سید احمد فرید و دکتر رضا داوری اردکانی در غرب‌شناسی اشاره کرد. منذر پس از سال‌ها تحمل رنج و سختی تحقیق و پژوهش، با انصاف و دقت و پختگی و باقلمی استوار و روان و موشکاف، به مورخی کم‌نظیر و از برخی لحاظ منحصر به فرد در حوزه تاریخ معاصر، به‌ویژه انقلاب مشروطه تبدیل شد.

معرفی کتابی از نگاه دکتر حداد عادل، رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی

بوسه بر خاک پای حیدر

فردوسی، آن را در بین شاهنامه‌شناسان و شاهنامه‌پژوهان ممتاز کرده است. مرحوم منذر، به عنوان یک فرد آشنا به علوم حوزوی، با ورودش به حوزه ادبیات و شاهنامه‌پژوهی توانست آثار دانشمندان زبان‌شناس و استادان ادب را از جنبه اعتقادی فردوسی کامل کند. یعنی به منظومه فردوسی‌شناسی، سیاره در خشان اعتقادات مذهبی فردوسی را افزود. فردوسی در طول تاریخ ایران و در نزد مردم مسلمان، هرگز به عنوان شاعری که با اسلام و تشیع زاویه‌ای داشته، شناخته نشده بود. یعنی آن مردم دین‌داری که برای امام حسین ﷺ در تاسوعا و عاشورا گریه می‌کردند، همان مردمی نشستند و شاهنامه گوش می‌کردند و هرگز احساس نمی‌کردند که وقتی شاهنامه می‌خوانند، از دین و اعتقادات شیعی خودشان جدا می‌شوند. این گواهی تاریخ است. یعنی شما هیچ‌گاه در تاریخ نمی‌بینید که کسی به دلیل توجه به شاهنامه، از نظر دینی ملامت شده باشد. بلکه فردوسی به عنوان یک شاعر مسلمان، حکیم و یک شیعه‌آرادمند به امیرالمؤمنین ﷺ، در طول تاریخ حضور طبیعی داشته است. در واقع این تفسیر ملی‌گرایانه در برابر اسلام یا جدای از اسلام، یک امر خاص سیاسی بود که دامن‌گیر فردوسی شده بود. هم‌اکنون دوباره فردوسی به جای خودش بازگشته و در جمهوری اسلامی نیز محترم است و آقای ابوالحسنی هم این نکته را به خوبی درک و بیان کرد.

فردوسی‌شناسی در دوران پهلوی، به مدت بیش از نیم‌قرن، وسیله‌ای برای تثبیت پایه‌های حکومت پهلوی از دید دولت‌مردان شده بود. البته همه محققان چنین نظری نداشتند. ولی رضاخان برای قرار دادن ایران در برابر اسلام و محمدرضا پهلوی برای اثبات شعار آمریکایی «خدا، شاه، میهن» - که پس از کودتای ۲۸ مرداد سر داده بود - می‌خواستند از فردوسی به عنوان نماد ملی‌گرایی در برابر اسلام بهره بگیرند. این موضوع سبب شده بود تا در علاقه مردم دین‌دار به فردوسی شک و تردیدی ایجاد شود. مرحوم ابوالحسنی در فضای دینی به عنوان یک روحانی باذوق ادبی، دانش خوب و خوض و غور در شاهنامه تلاش کرد تا چهره طبیعی و واقعی فردوسی را به مردم معرفی کند. در واقع کتاب بوسه بر خاک پای حیدر، نوعی غبار‌زدایی از چهره فردوسی است. غباری که در طول نزدیک به شش دهه در دوران پهلوی اول و دوم بر چهره او نشست. مرحوم ابوالحسنی، فردوسی را به عنوان حکیم و شیعه‌دوازده‌امامی، که خود را خاک پای حیدر و امیرالمؤمنین ﷺ معرفی کرده، به ما می‌شناساند و باید توجه داشت که هیچ تکلف و تصنعی هم در این معرفی نیست، بلکه آنچه گفته شده، به خود شاهنامه مستند بوده و از استدلالات علمی آکنده است. تمرکز این کتاب بر جنبه معنوی، دینی، الهی، اسلامی و شیعی

اسلام، در تالار بزرگ وزارت کشور برگزار شد. این مجموعه با موضوع شهیدان: عماد مغنیه، مصطفی چمران، سید احمد متوسلین، سید قطب، یحیی عیاش، شیخ احمد یاسین، فتاحی شقاقی، سید عباس موسوی، سید عارف حسینی، محمدباقر حکیم، محمدباقر صدر، حسین الینا، برهان‌الدین ربانی و احمد شاه مسعود نوشته شده است. مؤسسه فرهنگی - هنری و انتشارات بین‌المللی «الهدی» مجموعه چهارده جلدی زیر‌الحدید را به زبان‌های انگلیسی و عربی منتشر کرده است.

■ دبیر ستاد عالی کانون‌های فرهنگی و هنری مساجد، از افزایش کتابخانه‌های مساجد کشور به مرز ۱۰ هزار کتابخانه، شامل حدود ۵ هزار «کتابخانه‌باز» و ۵ هزار «کتابخانه دارای مخزن» خبر داد. ■ انجیلی که ادعا می‌شود قدیمی ۱۵۰۰ ساله داشته و به خط و زبان آرامی (زبان مادری حضرت مسیح ﷺ) نوشته شده مشتمل بر ۳۲ صفحه در آنکارا پیدا شد. ■ آیین رونمایی از مجموعه چهارده جلدی زیر‌الحدید، به دست دختر شهید عماد مغنیه، در حاشیه دومین همایش شهدای جهان



نگاهی به تألیفات استاد ابوالحسنی رحمته الله علیه، درباره مشروطیت

فضل الله نوری را زنده کرد

نیز به دو طیف عمده مشروطه خواه و مشروطه خواه تقسیم می کند. اما به طور کلی اندیشه استاد به بررسی و تقابل دو طیف کلی غرب گرایان و اسلام گرایان می پردازد. واضح است که وی در این رویارویی به سوی اسلام گرایان گرایش دارد. او علت اصلی شکست جنبش مشروطه را نیز در تقابل و اختلافی می داند که میان رهبران مذهبی جنبش رخ داده بود. در مقابل، از نظر استاد ابوالحسنی دلیل اصلی پیروزی جنبش تنباکو، ایستادگی و هماهنگی میان علما بوده است. این مسئله به خوبی بیانگر گرایش استاد ابوالحسنی به رویارویی و تقابل با غرب است.

شیخ فضل الله نوری اگر با حکم تفکر جزم اندیشانه و تک بعدی روشنفکران آن زمانه خود، به طناب دار محکوم شد، لیکن اندیشه وی در درون تاریخ ماندگار شد. بسیاری از تفکرات وی بعدها و پس از فروپاشی رژیم شاهنشاهی در ایران، مورد استفاده و دفاع جمهوری اسلامی قرار گرفت. در نگاه استاد، عدالت، استقلال و حاکمیت اسلام سه رکن اساسی اندیشه شیخ فضل الله نوری است.

در آثار و اندیشه های استاد علی ابوالحسنی، همیشه متن از چارچوبی استخوان دار و استدلالی برخوردار است. او برای دفاع خود از مشروطه خواهان می کوشد تا زمانه و بسترهایی را که تقابلات اندیشه های در آن روی می داد، مورد بررسی و کالبدشکافی قرار دهد. جالب آنکه استاد ابوالحسنی در مخالفت با مشروطه خواهان غرب گرا، تا آنجا پیش می رود که محمدعلی شاه را در به توپ بستن مجلس ناچار می دانست. به بیان دیگر، وی معتقد بود که زمانی می توان محمدعلی شاه را مخالف مشروطه دانست که جناح مقابل او (مشروطه خواهان غرب گرا) از آشوب و تندروی پرهیز می کردند و به شاه فرصت می دادند تا فرصت عمل در چارچوب قانون اساسی داشته باشد.

منبع: سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی، بازخوانی آثار استاد ابوالحسنی: دفاع از مشروطه خواهی محسن نعیمی.

استاد علی ابوالحسنی با ورود به عرصه تاریخ اندیشه های مشروطه، بخش عمده ای از عمر گران بهای خود را صرف بررسی مکرر اندیشه های شیخ فضل الله نوری کرد. این امر نشان می دهد که استاد علی ابوالحسنی جایگاه ویژه ای برای اندیشه شیخ فضل الله قائل بوده است. او چندین اثر و کتاب خود را وقف تلاش برای بررسی اندیشه سیاسی شیخ فضل الله نوری کرده است. آثار وی در رابطه با اندیشه شیخ فضل الله بدین شرح است:

دیده بان، بیدار: دیدگاهها و مواضع سیاسی و فرهنگی شیخ فضل الله نوری؛

پایداری تا پای دار: سیرری در حیات پر بار علمی، معنوی، اجتماعی و سیاسی شهید حاج شیخ فضل الله نوری؛

اندیشه سبز، زندگی سرخ: زمان و زندگی شیخ فضل الله نوری؛

آخرین آواز قوا! باز کاوی شخصیت و عملکرد شیخ فضل الله نوری بر اساس «آخرین برگ» زندگی او، و «فرجام» مشروطه؛

خانه، بر دامنه آتشفشان: شهادت نامه شیخ فضل الله نوری؛ به ضمیمه وصیت نامه منتشر نشده او؛

شیخ فضل الله نوری و مکتب تاریخ نگاری مشروطه؛

کارنامه شیخ فضل الله نوری: (پرسش ها و پاسخ ها)؛

کالبدشکافی چند شایعه درباره شیخ فضل الله نوری: فروش مدرسه چال به بانک استقراضی، رشوه گیری از شاه و امین السلطان و ...؛

تحلیلی از نقش سه گانه شهید شیخ فضل الله نوری در نهضت تحریم تنباکو

توجه این چینی استاد ابوالحسنی به اندیشه شیخ فضل الله، به خوبی بیانگر دقت و اهمیت بخشی وی به جریان فکری مشروطه مشروطه است. البته استاد ابوالحسنی پیش از هر چیز، جریانات مشروطه را مورد تقسیم بندی قرار می دهد. وی ضمن تقسیم بندی اندیشه های پشتوانه مشروطه، به دو جریان کلی اسلام گرا و غرب گرا، جریان اسلام گرا را

■ کودکان و معصومین، عنوان مجموعه ای چهارده جلدی است که انتشارات جمال، آن را در زمان برپایی نمایشگاه بین المللی کتاب تهران به بازار عرضه می کند. کودکان و معصومین رحمته الله علیه، یک داستان از زندگی هریک از معصومان را به همراه تصویرگری جذاب، دست مایه آفرینش اثری هنری قرار داده است.

■ کتاب فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی رونمایی شد. این کتاب زیر نظر آیت الله محمد تقی مصباح یزدی تألیف شده و محصول شصت سال مطالعه وی محسوب می شود.

■ جلد شانزدهم دانشنامه جهان اسلام، به همت بنیاد «دائرة المعارف اسلامی» منتشر شد. در سال ۱۳۹۰ دو جلد پانزدهم و شانزدهم از دانشنامه جهان اسلام منتشر شده است. جلد شانزدهم، مدخل هایی از حروف «خ» و «د» را در خود جای داده است.

■ کتاب شناسی فارسی هنرهای سنتی - اسلامی منتشر شد. منابع فهرست شده در این کتاب شناسی، در شش محور «مبانی و مطالعات نظری هنر»، «تاریخ هنر»، «طرح و نقش»، «معماری و شهرسازی»، «کتابت و نگارگری» و «هنرهای دستی» طبقه بندی شده اند.



مرتضی اسدی نسب

اندر فواید پرسه زدن در کتاب‌فروشی‌ها

کتاب‌شناس حرفه‌ای باشید!

اینکه مردم و قشرهای مختلف، پاسخ پرسش‌های خود را بیشتر از چه طریقی و از چه کتابی جستجو می‌کنند، بسیاری از حقیقت‌های اجتماعی را بازگو خواهد کرد. پس اگر این بار نیز به نمایشگاه بین‌المللی کتاب رفتید، توجه کنید که در برابر کدام غرفه‌ها و کدام ناشرین، تجمع مردم بیشتر است. علاقه مردم به رمان‌ها بیشتر است یا به کتاب‌های دینی یا کتاب‌های صرفاً درسی و کمک درسی؟ آیا کتاب‌هایی که می‌خرند، می‌خوانند یا صرفاً برای پر کردن اوقات و گذراندن لحظاتی به فروشگاه‌ها می‌آیند و قصد خرید کتاب خاصی را ندارند این بار که تبلیغ رفتیم، آیا می‌توانید عادت‌های خرید و انتخاب کتاب جامعه را تغییر دهیم؟ آیا در موضوعات مورد علاقه آنها کتاب‌های خوب و مناسبی را برای معرفی می‌شناسیم؟

تمام این موارد می‌تواند به شناخت شما از وضعیت فرهنگی جامعه و موضوعاتی که مردم را به خود مشغول کرده، کمک شایانی بکند و هیچ جایگزین مناسبی به اندازه همین پرسه زدن در کتاب‌فروشی‌ها و نمایشگاه‌های کتاب پیدا نخواهد کرد.

شما با صرف اندک زمانی می‌توانید به‌درستی تشخیص دهید که جامعه به کدام سو می‌رود و مدیران فرهنگی کشور از یک‌سو و روشنفکران و یا طبقه پیشرو از سوی دیگر، تمایل دارند در چه موضوعاتی قلم‌بزنند. این تشخیص برای طالب علم بسیار حیاتی است، چون می‌تواند متناسب با نیاز روز، نیازهای کاندب یا وارداتی از بیگانه را شناسایی کند و واکنشی صحیح و شایسته از خود نشان دهد.

این پرسه زدن را غنیمت بشمارید. فراموش نکنید که کتاب خوب را خودتان باید تشخیص دهید و این امر بر دو ستون مطالعه مستمر و آشنا شدن با ناشرین حرفه‌ای و تخصصی و نویسندگان یا مترجمان متخصص امکان‌پذیر می‌شود.

اگر تاکنون این امور را تجربه نکرده‌اید، وقتی وارد یک شهر کتاب یا نمایشگاه کتاب می‌شوید، کاملاً سردرگم خواهید بود. کتاب‌های رنگارنگ و موضوعات متنوع یا کتاب‌هایی با ترجمه‌های مختلف، شاید شناسایی دقیق کتاب‌های خوب و مناسب، در ابتدا کاری سخت و دشوار به نظر آید، ولی ناامید نشوید چون این مهارت نیز مثل تمام مهارت‌های دیگر، به مداومت و صرف وقت نیاز دارد و مهم این است که شما گام نخست را محکم و با انگیزه برداشته‌اید. این گردش، شمارا به خواندن بیشتر نیز ترغیب می‌کند. با دیدن هزاران نفری که با ولع تمام در یک نمایشگاه کتاب، در پی کتاب مورد نظر خود هستند و دیدن کتاب‌شناسان حرفه‌ای، انگیزه بیشتری برای مطالعه و پی‌گیری کتاب‌های جدید القامی‌کنند.

یکی دیگر از فواید این گردش، آشنایی با ادبیات هر علم است. به عنوان نمونه، اگر شما به فلسفه علاقه دارید و احتمالاً در حوزه کتاب‌های فلسفی تنها کتاب‌های کلاسیک را خوانده باشید و بعد بخواهید مقاله‌ای را در یک موضوع فلسفی بنگارید، لزوماً باید اطلاع داشته باشید که کلمات قدیمی در استعمال امروزی آن، چه تغییراتی کرده است. باید توجه داشته باشید که زبان، یک امر زنده است نه ایستا. بعضی از نظریه‌پردازان در ترجمه به این امر قائلند که هر ده سال، باید یک ترجمه جدید از متون کلاسیک ارائه شود. استفاده از واژگان قدیمی در یک مقاله یا کتاب می‌تواند خواننده‌های اثر شما را به میزان چشمگیری کاهش دهد و این امر مطلوب هیچ نویسنده‌ای نیست.

اینکه اخبار کتاب را پیگیری کنی، و با ناشران در ارتباط باشی یا یکی از برنامه‌های هفتگی منظمت سر زدن به کتاب‌فروشی‌های مهم و مرکزی شهر باشد و یا اینکه سالانه منتظر نمایشگاه کتاب تهران باشی، خود یک سبک زندگی طلبگی است که فایده‌های بسیاری دارد. گردش در کتاب‌فروشی‌ها یا نمایشگاه‌های سالیانه یا فصلی کتاب، نسبت به جستجوهای اینترنتی برتری‌هایی دارد.

رسانه‌هایی مانند «خبرگزاری کتاب» یا «کتاب‌ماه» و یا مجله‌های گوناگونی که به معرفی کتاب می‌پردازند، هر کدام محدودیت‌هایی را به همراه می‌آورند. برخی از این نشریات مانند «کتاب‌ماه» یا «خبرگزاری کتاب»، بیشتر اخبار تازه‌های نشر را پیش رو می‌گذارند و یا برخی جراید، تنها با سلیقه‌ها و گرایش‌های خاصی به معرفی کتاب می‌پردازند و این دو گرچه فایده‌های بسیاری دارد، اما با اینکه شمایی واسطه با ناشر و یا خود کتاب ارتباط برقرار کنید، بسیار متفاوت است.

از هزاران کتاب در قفسه، یکی چشمتان را می‌گیرد و همان را برداشته، ورق می‌زنید. ابتدا نام نویسنده و سپس ناشر و بعد فهرست مطالب را به سرعت از مقابل چشمتان می‌گذرانید و ناگهان گویی که به یک کشف تازه رسیده باشید، می‌گویید این همان کتابی است که دنبالش بودم. حالا شمار در حال بهره‌مندی از یک تجربه جدید هستی و کتابی دیگر در موضوع مورد نیازتان پیدا کرده‌اید. از فواید مواجهه مستقیم با کتاب‌ها و فهرست آنها، گره‌گشایی از دغدغه‌های بسیار شامست. ناگهان در حالی که مدت‌ها در جستجوی پاسخی بوده‌اید، گمشده خود را می‌یابید، کتابی را می‌بینید که در موضوع مورد پژوهش شامست. سریع به سراغ فهرست کتاب می‌روید و ناباورانه عنوانی را مشاهده می‌کنید که مدتی است ذهن شما را به خود مشغول داشته است.

آشنایی با اهل علم و ادب و مطالعه به صورت مستقیم از دیگر تجربه‌های شیرینی است که از طریق انس با کتاب‌فروشی‌های معتبر شهرتان می‌توانید از آن لذت ببرید. هیجان دیدار و گفتگو با یک نویسنده یا محقق یا یک خطیب اهل مطالعه، حتی برای کسانی که اهل مطالعه خارج از درس رسمی خود نیستند، انگیزه‌های فزون‌تر، برای بیشتر دانستن را به ارمان می‌آورد و ندانسته‌های ما را بیشتر به رخمان می‌کشد.

طلبه علوم دینی باید بیش از هر کس دیگری ذائقه فرهنگی مردم را بشناسد و یکی از راه‌های این شناسایی، سرک کشیدن به نمایشگاه‌های کتاب و کتاب‌فروشی‌هاست. شما می‌توانید درک بی‌واسطه‌ای از علاقه‌ها و گرایش‌های فکری سطوح مختلف جامعه را متناسب با موضوعات و کتاب‌های مورد علاقه آنها به دست آورید.



نه کلید برای بازدید طلبگی از نمایشگاه کتاب

آداب شناگری یک طلبه

از دیهشت ماه، مصلاهی تهران؛ زمان و مکانی که برای اهل مطالعه و کتاب آشناست، زمان و مکان برگزاری بزرگ‌ترین نمایشگاه کتاب در ایران و منطقه، با حضور صدها ناشر ایرانی و خارجی، و البته بازدید کنندگان میلیونی و عرضه هزاران کتاب داخلی و خارجی، چگونه می‌توان از این فرصت استثنایی بیشترین بهره‌ربرد؟

مراجعه کنند. به معنای دیگر برخی ناشران همیشه در دسترس هستند، پس بهتر است از غرفه‌هایی بازدید کنید که در طول سال کمتر به آنها دسترسی دارید. اگر مدت‌هاست که در پی کتابی بوده‌اید که در شهر شما نایاب است، نمایشگاه مکان مناسبی برای یافتن آن کتاب است.

۶. توجه به مسائل رفاهی: توجه به مسائل رفاهی در کیفیت بازدید شما بسیار تأثیر گذار است. طریقه رفت و آمد به تهران، برای طلبه‌های شهرستانی، به‌ویژه اگر به صورت انفرادی صورت گیرد، با قدری زحمت همراه است. پس با یک برنامه‌ریزی درست و با در نظر گرفتن چگونگی رفت و آمد، ناهار، حمل کتاب‌ها و ... می‌توان این حواشی دشوار را بسیار کاهش داد و بی‌دغدغه و آسوده به گشت و گذار در میان این بوستان فرهنگی پرداخت.

۷. گفتگو با نویسندگان: برخی ناشران، از نویسندگان مشهور برای حضور در غرفه خود دعوت می‌کنند. گفتگو با نویسندگان کتاب‌ها بسیار لذت‌بخش است؛ نویسندگانی که با شور و شغف فراوان از کتاب‌های خود می‌گویند. این تعاملات می‌تواند در ایجاد انگیزه برای کتاب‌خوانی بسیار موثر باشد.

۸. تولید ایده‌ها: بازدید از یک نمایشگاه کتاب، به معنای بازدید از تعداد بی‌شماری ایده و انگیزه و موضوع بکر و تازه است. این می‌تواند ذهن شما را بسیار یاری داده، خلاقیت شما را بارور کند. شاید ایده‌های جدید برای پژوهش یا برنامه‌ریزی به نظر تان برسد و شاید با مؤسسه یا مرکزی علمی آشنا شوید که در زندگی آینده شما بسیار تأثیر گذار باشد.

۹. حس مسئولیت علمی: درک فضای نمایشگاه می‌تواند گویای این مطلب باشد که ما هنوز در ابتدای تلاش‌های علمی خود هستیم و راه درازی را در پیش داریم و باید همتی بلند، به همراه تلاش شبانه‌روزی را در راستای رسیدن به مقصدی شوک‌همند در پیش گیریم. از دیگر سو دیدن کتاب‌هایی با تیراژ بسیار بالا، به‌ویژه اگر با موضوعاتی غیردینی باشد، می‌تواند تلنگری مناسب به ما باشد تا بیش از پیش در جهت رفع نیازهای جامعه خود بکوشیم. همچنین درک فضای عمومی و اخلاقی نمایشگاه، حس مسئولیت طلبه‌ها را بیشتر تحریک خواهد کرد تا در کارهای تبلیغی جدیدت بیشتری داشته‌باشند.



۱. هدف از حضور در نمایشگاه: شاید برخی هدف از حضور در نمایشگاه را محدود به خرید کتاب می‌دانند، با این دیدگاه، اگر شرایط مالی مناسبی نداشته‌باشید، نباید نمایشگاه بروید! اگر چه خرید کتاب بخشی از بازدید محسوب می‌شود، اما تمام هدف خرید نیست، اصلی‌ترین ثمره حضور را می‌توان آشنایی با کتاب‌ها و ناشران بزرگ و معتبر داخلی و خارجی دانست، دیدن کتاب‌های پرشماری که بسیاری از آنها برای طلبه‌های جوان تازه‌گی دارد، شور و شغف درونی را برای مطالعه و خواندن کتاب در پی خواهد داشت، و این شور و حال، آتش اشتیاق برای مطالعه را شعله‌ور خواهد کرد.

۲. آشنایی با مردم: شناخت هر چند ظاهری مردم، می‌تواند ما را با واقعیت‌های جامعه بیش از پیش آشنا کند. فضاهایی نظیر نمایشگاه کتاب، هم محل عرضه کتاب‌های گوناگون است و هم کلکسیون حضور افراد مختلف با تیپ‌ها و قیافه‌ها و افکار گوناگون؛ دیدن این آدم‌ها با سلیقه‌های متفاوت، می‌تواند طلبه‌های جوان را با سبک‌های مختلف زندگی در جامعه آشنا کند.

۳. خرید کتاب: برخی از طلبه‌ها، همه پس‌انداز خود را برای خرید کتاب، با خود همراه می‌برند. حتی دیده می‌شود طلبه‌هایی که اقدام به گرفتن وام می‌کنند تا بتوانند کتاب‌های مورد علاقه را خریداری کنند. اما گاهی این هزینه‌گراف برای خرید کتاب‌های مرجع انجام می‌شود، در حالی که ممکن است تاده سال دیگر نیز از آنها استفاده نکنند. افزون بر سختی نگهداری و نقل و انتقال این کتاب‌ها، تجربه نشان داده است که این گونه کتاب‌ها کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرند. پس بهتر است تنها کتاب‌هایی را تهیه کنید که قصد دارید در ماه‌های آینده آنها را استفاده کنید. در سال‌های بعد، کتاب‌های مورد نیاز شما، بسیار زیباتر چاپ خواهند شد و شما می‌توانید به موقع آنها را تهیه کنید. پس در تهیه کتاب‌ها اول نیازهای ضروری را در نظر بگیرید.

۴. بازدید هدفمند: نمایشگاه کتاب بسیار گسترده است و نمی‌توان در یک روز از همه بخش‌های آن بازدید کرد. برخی می‌خواهند در عرض چند ساعت، همه نمایشگاه را بازدید کنند و این علاقه، کیفیت بازدید را پایین می‌آورد و نتیجه آن خستگی مفرطی است که برای بازدید کننده به جای می‌ماند، به همراه خاطرهای بد از نمایشگاه. پس بهتر است پیش از شروع بازدید، با تهیه نقشه نمایشگاه، غرفه‌های هدف را شناسایی کنید و با صبر و حوصله و با کیفیت بهتر، تنها از آن غرفه‌ها بازدید کنید.

۵. بازدید از ناشران دور از دسترس: برخی از انتشاراتی‌ها برای طلبه‌ها نام آشنا هستند و آنها در سفر به قم می‌توانند به آن ناشران

وبلاگ‌ها، به جز آنکه به شما یک جامعه آماری کوچک از اجتماع می‌دهند، می‌توانند شما را با یک نگاه متفاوت و یا یک سبک زندگی جدید، آشنا کنند

تولید محتوای دینی در فضای مجازی

اگر برنامه‌های تلویزیونی درباره اینترنت را دنبال می‌کنید یا دوستانی دارید که با هم درباره آنچه که در فضای مجازی می‌گذرد، گفتگو می‌کنید؛ حتما می‌دانید که یکی از بهترین بخش‌ها، معرفی وبلاگ‌های جدیدی است که با آنها برخورد کرده‌اید. وبلاگ‌ها، به جز آنکه به شما یک جامعه آماری کوچک از اجتماع می‌دهند، می‌توانند شما را با یک نگاه متفاوت و یا یک سبک زندگی جدید، آشنا کنند. چیزی که در زندگی روزمره، شاید به‌سادگی با آن برخورد نکنید. وقتی که شما در یک خیابان شلوغ رانندگی می‌کنید یا در ایستگاه مترو ایستاده‌اید، نمی‌دانید که فرد بغل‌دستی شما به چه چیزی فکر می‌کند، اما در وبلاگ‌گردی در دنیای اینترنت، شما می‌توانید پی ببرید که همسایه اینترنتی شما، در لحظه به چه چیزی فکر می‌کند و چه واکنشی در برابر حوادث و ماجراهای روز دارد.

تولید محتوای دینی در وبلاگ‌نویسی، یکی از همین نقاط است که شما می‌توانید انواع و اقسام رویکردهای گوناگون را در آن ببینید. تا مدت‌ها، این نوع از تولید محتوا، چندان جدی گرفته نمی‌شد. برای این ماجرا می‌توان دلایل بسیاری برشمرد. بی‌اهمیت دانستن این وسیله جدید و حتی نگاه‌های تردیدآمیز درباره ورود به این عرصه، شاید باعث شد که در ابتدا، از لحاظ کمی، تناسب کاربران نسبت به تولید محتوای غیر دینی، سنگین‌تر شود. اما آرام آرام، ورق برگشت تا به امروز که از نظر کمی و کیفی، این تناسب حالت تعادل و یا حتی برعکس به خود گرفته است.

اما با این حال، هنوز کم هستند وبلاگ‌هایی که به معنای دقیق کلمه، دست به تولید محتوای دینی بزنند. اکثر وبلاگ‌هایی که خود را دینی و مذهبی می‌دانند، با مطالب دیگران بازنشر می‌دهند و یا خود را درگیر روزمرگی می‌کنند. کمتر وبلاگ‌هایی هستند که با یک تفکر جدی و برنامه‌ریزی، در فضایی گام می‌نهند که نه تنها مخاطبان موافق، که حتی بیش از آنها، مخاطبان مخالف را جذب می‌کنند.

در اینجا، به چند نمونه موفق از این دست وبلاگ‌ها، اشاره می‌کنیم.

نماز شد

www.namaz-pray.blogspot.com

وبلاگ «نماز شد» بیش از یک سال است که فعالیت خود را آغاز کرده و یکی از موفق‌ترین نمونه‌های تولید محتوای دینی به شمار می‌آید. امروز «نماز شد» به جز اینکه یک وبلاگ موفق است، به عنوان یک موج شناخته می‌شود که باعث شده بسیاری از کاربران مذهبی، با همراهی با آن، به تولید محتوای خودجوش دست بزنند. اما داستان «نماز شد»، از کجا شروع شد؟

وبلاگ «نماز شد»، برای این به وجود آمد که نشان بدهد می‌تواند نماز را که زیباترین لحظه زندگی انسان است، در سراسر دنیا به نمایش بگذارد. این ایده، ناگهان به یک وبلاگ موفق تبدیل شد و سیل تصاویر نماز که علاقه‌مندان از سراسر دنیا آنها را می‌فرستادند، از شهرستان‌های دورافتاده ایران گرفته، تا منتهن نیویورک، پاریس، بولیوی و حتی قاره آفریقا، به آن سرازیر می‌شود.

در کمتر از چند ماه، «نماز شد» نه تنها به یک نام آشنا برای

کاربران مذهبی، بلکه به یک چالش جدی برای کاربرانی که به آنها فعالان ضد دین و ضد اسلامی می‌گویند، تبدیل شد. موجی از توهین و ناسزا به این وبلاگ آغاز شد که با لطف خدا، هیچ خللی به فعالیت آن وارد نکرد و حتی باعث شد که با انگیزه بسیار بیشتری، به فعالیت خود ادامه بدهد.

در حال حاضر، در آرشیو این وبلاگ، از بسیاری از شهرهای ایران و از بسیاری از کشورهای دنیا، تصاویری از نماز وجود دارد. تصاویری از انسان‌هایی که بدون در نظر گرفتن نژاد، سن و جنسیت، در برابر پروردگار عالم، نماز می‌خوانند.

اسلام دنیا را فتح خواهد کرد

www.islamworld.blogspot.com

وبلاگ «اسلام دنیا را فتح خواهد کرد» به آدرس در حدود یک سال است که فعالیت می‌کند. «اسلام دنیا را فتح خواهد کرد»، نه تنها یک وبلاگ، بلکه یک کمپین بین‌المللی، یک شعار و یا یک نماد مشهور در اینترنت است. دامنه گسترش این شعار، نه فقط در یک وبلاگ، بلکه در اتاق‌های بسیاری در شبکه‌های



تازه‌مسلمانان

www.newmuslims.blogsky.com

وبلاگ «تازه‌مسلمانان» نزدیک به یک سال است که شروع به فعالیت کرده است. «تازه‌مسلمانان»، یک وبلاگ جمع و جور و ساده است که به صورت تخصصی در حیطه معرفی تازه‌مسلمانان از کشورهای گوناگون جهان، فعالیت می‌کند. اما داستان «تازه‌مسلمانان» چه بود؟

شاید برای ما که در یک جامعه اسلامی زندگی می‌کنیم و از وقتی که چشم باز گشوده‌ایم، با اسلام زندگی کرده‌ایم، درک این مسئله که چطور امکان دارد یک نفر که در بلاد کفر زندگی می‌کند، مسلمان بشود، سخت باشد. «تازه‌مسلمانان»، این مسیر را به ما نشان می‌دهد. اینکه کسانی که اسلام را برگزیده‌اند، چرا مسلمان شده‌اند.

در وبلاگ «تازه‌مسلمانان»، ماجرای مسلمان شدن کسانی بیان می‌شود، که راه خود را از تاریکی به روشنایی یافته و حالا می‌خواهند آن را با دیگران قسمت کنند تا همه با این اسرار هدایت، آشنا شوند.

با این حال، اگر با مناسبات فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی آشنا باشید، حتماً متوجه می‌شوید که هر روز که می‌گذرد، می‌توان انتظار روبه‌رو شدن با یک وبلاگ جدید و یا یک ایده جالب را داشت. پس هنوز باید به جستجو و وب‌گردی ادامه داد، تا با دنیا‌های متفاوت‌تری، آشنا شد.

اجتماعی و فروم‌ها، کشیده شده است. درحقیقت، آن قدر این جمله در فضای اینترنت معروف شده که بسیاری از کاربران، برای موضوعات دیگری هم از آن استفاده می‌کنند. اما داستان «اسلام دنیا را فتح خواهد کرد»، چه بود؟

مدت‌هاست که دنیای غرب و شرق، قصد دارد که با نشان دادن تصویری خشن و خشونت‌آمیز و غیر انسانی از اسلام، یک نوع دافعه در برابر گرایش به مسلمان شدن به وجود آورد. کافی است که عنوان‌هایی مثل شیعه، عاشورا و یا اسلام را در موتورهای جستجو که بکاوید تا با مشاهده نتایج جستجو، به این نکته برسید. وبلاگ «اسلام دنیا را فتح خواهد کرد»، دقیقاً حالت عکس دارد. یعنی با توجه به این نقشه بسیار دقیق دشمن، تلاش می‌کند که جلوه‌های شکوهمند و زیبای اسلام را در دنیای شرق و غرب نشان بدهد.

از معرفی زیباترین مساجد در قلب کشورهای اروپایی، تا معرفی مشهورترین مسلمانان جهان که تا قلب تالارهای افتخارات مسابقات بسکتبال آمریکا را گرفته‌اند، از برگزاری مراسم عید قربان در چین و ژاپن گرفته، تا عزارداری عاشورا در خیابان‌های لندن و ... همه و همه در این وبلاگ به نمایش در می‌آیند.

نتیجه یک بررسی در شبکه‌های اجتماعی (فیس‌بوک، توئیتر، فرندفید و ...) نشان داده است که فعالان ضد دین و ضد اسلامی که به طور مرتب در حال ناسزا گفتن و تمسخر مقدسات اسلامی هستند، هیچ آرزویی ندارند، مگر اینکه این وبلاگ، از کار انداخته شود. آرزویی که به لطف خدا، تا به حال نقش بر آب شده است و این وبلاگ با قدرت، به کار خود ادامه می‌دهد.



سید احمد بطایبی

زیبای بابا

گریه، بگوید یا ابالفضل، و آنجا که دو مرد اسب‌سوار کمربندهای چرمی دست گرفته‌اند و به کمر زن می‌زنند، گریه کند. دستش را روی خاک بمالد و محکم روی سرش که آن زمان‌ها مو داشت بزند. زیر لب یکی از همان فحش‌های آب نکشیده سربازی را به دو مرد بگوید. و آن لحظه که زن سبزپوش از درد تازپانه روی زمین می‌افتد بگوید یا زینب. یک لحظه حس کند باید چیزی بخواهد. از خدا. یا آن زن سبزپوش که روی خاک‌ها افتاده بود و صدای «وا آخا» یش بین ضجه‌های امیر و خودش گم شده بود. فکر کند از خدا چه می‌خواهد. بین آن همه حاجت و دعا، هانیه را طلب کند. و یک دختر زیبا. که بشود زیبای بابا. که بغلش کند. بپراندش بالا و وقتی از هفت فلک گذشت بیاید پایین. توی دست‌های بابا.

دستش را بین خاک‌های نرم و شل کنار دیوار فرو کرد. خاک را مشت کرد. انگار که بخواهد فشارش دهد. بچلاندش. هانیه صدایش می‌زد. بلند شد. خاک دستش را با کنار شلوارش تکاند. دیوار کوتاه و کاهگلی پارک را دور زد. رفت کنار تابی که هانیه، زیبا را تکان می‌داد. هانیه او را که دید تایی روسری قهوه‌ای‌اش را کمی باز کرد و محکم‌تر دور گردنش بست. خواست چیزی بگوید. بگوید بس است. بگوید این همه دختر که راه نمی‌روند. این همه دختر که روی صندلی‌ای می‌نشینند که دو چرخ دارد. ولی چشم‌های قرمز و پف‌کرده علی را که دید نگفت. حرف‌هایش را قورت داد. ترسید ته‌مانده بغض علی جلویش بترکد. خودش را از پشت تاب کنار کشید که علی برود. که تابش دهد. ولی علی نرفت. نشست جلوی تاب زیبا. دست‌اش را گذاشت روی

سرش را از پشت دیوار کاهگلی کوتاه دزدید. نشست کنار نهال سروی که یک هفته پیش به ادای نذرش کاشته بود. نگاه کرد به دختر بچه‌ی روی تاب. به تارهای مشکی مو که از دسته‌ی بافته موها جدا شده بودند و روی گوش‌هایش نشسته بودند. تکیه داد به دیوار کاهگلی و نشست. دستش را گذاشت روی سرش. روی موهای سفید و مشکی خودش که نبود. که ریخته بود. بعد دعا کرد کاش با هانیه ازدواج نکرده بود. که بعد نه ماه بچه نمی‌آوردند. اسمش را بگذارند زیبا. دعا کرد کاش عاشق نشده بود. کاش بهار سال هفتاد به حرف بابای مرحومش گوش می‌کرد. توی فرم می‌نوشت بابای من چلاق است. تا بگذارند همان ده‌شان خدمت کند. که نرود آن‌ور دنیا. همان‌ور دنیا که سگ نفس نمی‌کشید خدمت کند و با امیر دوست شود. با هم دعوایشان شود. سر یک نخ اشنو ویژه بدون فیلتر. بعد هم شرط ببندند. سر یک شیشه نوشابه.

دستش را از روی سرش پایین آورد و همان‌طور که دو زانو نیم‌خیز شده بود، با انگشتش روی خاک صورت یک دختر بچه را کشید. فکر کرد کاش نوشابه‌های کانادا این‌قدر سر شیشه‌هایشان را پر نمی‌کردند که سر چند قلپ بیازد. امیر به جای خواستن یک نوشابه اضافه بخواهد امشب را با او بگذارند. که بعد از کلی خوردن و خوابیدن و ول گشتن توی آن‌ور دنیا، بروند تماشای تعزیه. بعد توی تعزیه دلش بشکنند. همان‌جا که زنی سبز پوش سرش را روی زمین می‌گذارد و خاک را به آسمان می‌پاشد. چند قطره اشک از چشم‌های خسته‌اش بریزد روی پیراهن زهوار دررفته‌ی سربازی‌اش. بگوید یا حسین. بعد که مردها با زن‌ها می‌زنند زیر



دوزانووی زیبا.

- بابا امشب من کمی دیر میام.

زیبا دست راستش را از زنجیر تاب کند و گذاشت روی دست‌های بابا. سرش را جوری کج کرد که یعنی برود. جوری که صبر می‌کند تا خود بابا قصه را بگوید. علی دست دیگرش را گذاشت روی دست‌های زیبا و تک‌تک انگشت‌هایش را بوسید. بلند شد و بدون اینکه به هائیه چیزی بگوید از پارک بیرون رفت. از روی سنگ‌های ریز پارک که می‌گذشت فکر کرد دلش می‌خواهد امشب برود تکیه. ولی بدنش داغ بود. انگار تویش یک نور روشن کرده بودند. از کوچه‌های باریک محله سید اسماعیل که می‌گذشت نزدیک بود چندبار زمین بخورد. از جلوی کبابی کریم‌خان گذشت. بی‌آنکه دلش هوس کباب‌هایش را کند. یا دمی آرام‌تر رود تا بویی را که از مغازه می‌آمد، بیشتر حس کند. نزدیک تکیه سید اسماعیل که رسید پایش لرزید. صدای بلندگوهای داخل تکیه را شنید. یادش افتاد هنوز محرم تمام نشده. شنیده بود که تکیه شب‌های جمعه روزه دارد. همیشه دلش می‌خواست یک بار دیگر برود و همان روزه را بشنود. که بگوید این چه وضعش است. بگوید آن همه گریه این شد؟ بگوید زیبایی که راه نرود که زیبا نیست. بگوید من زیبایی می‌خواهم که دنبال بابا راه بیفتد. بدو. صدای پاهایش را روی سنگ‌ریزه‌های پارک محله‌شان بشنود. نه صدای چرخ‌های آن صندلی لعنتی را. جلوی در تکیه که رسید کفش‌هایش را کند و گذاشت داخل جاکفشی. نشست کنار بخاری نفتی ته تکیه. جوری که کسی نبیندش. که هر چه خواست داد بزند. نصف بیشتر تکیه پر شده

بود و همه رو به منبر چوبی و کهنه بالاسر تکیه زل زده بودند. روحانی عمومه مشکی لحن صدایش را عوض کرد. معلوم بود دارد روضه‌اش را شروع می‌کند.

- ... گوش کن، فکر کردی خیلی داغ دیدی؟...

انتظار نداشت این را بشنود. ترس برش داشته بود. روحانی انگار او را گیر انداخته بود. گوشه تکیه.

- نه برادری... نه پدری... نه همدردی...

می‌خواست خودش را کنترل کند. از سر لجبازی هم که شده بود اشک نریزد. اما قطره قطره آمدند. رفتند لای ریش‌هایی که یک هفته بود زده بود. خواست شکایت کند. داد بزند. اما نشد. انگار ته دلش را درآورده بودند و جایش چشمه‌ای کاشته بودند. که گریه کند. دلش فقط می‌خواست اشک بریزد. درد بکشد. خالی شود. شرم کرد که شکایت کند. چیزی بخواهد. سرش را خم کرد و گذاشت روی زمین. شانه‌هایش می‌لرزیدند. می‌خواست دنیا تمام شود. تصویر زن سبزپوش جلویش آمد. خواست داد بزند. مثل آن دفعه بگوید یا زینب. بگوید غلط کردم. شکر خوردم. دلی که می‌گیرد را چه کار به شکایت و این حرف‌ها.

روضه که تمام شد سرش را از زمین بلند کرد. از در تکیه که بیرون آمد کفش‌هایش را نپوشید. فکر کرد کفشی که برای شکایت آمده همان بهتر که همان‌جا بماند. که بپوسد. دلش هوای زیبا را کرده بود. مسیرش را دور کرد که از پارک بگذرد. می‌خواست پاهایش را بگذارند روی سنگ‌ریزه‌های تیز و خشن زمین. که بسوزد. که بترکد. تا آنجای روزه که ساکت مانده بود را بفهمد.



■ بسم رب الشهداء و الصديقين

بیستونهم

■ امام روح‌الله موسوی خمینی، در پیام قطعنامهٔ پایان جنگ تحمیلی: «مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کورشدنی نیست، و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت، مزار عاشقان و عارفان و دل‌سوختگان و دارالشغای آزادگان خواهد بود.

■ مرزهای مبارزهٔ حق علیه باطل، فراخ‌تر شده است. شهدای محراب، شهدای حوزه و دانشگاه، شهدای دفاع مقدس، شهدای سازمان انرژی اتمی و ...

■ روزهای آخر که این شماره بسته می‌شد، خبر شهادت شهید مصطفی احمدی‌روشن، متولد سال ۱۳۵۷+۱ در رسانه‌های داخلی و خارجی منتشر شد. پس از آن علمدار انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در منزل شهدای علمی کشور، حضور یافته، از آنها تمجید و دلجویی کردند.

■ بیشتر مخاطبین ماهنامهٔ «حاشیه» متولدین پس از سال ۱۳۵۷ هستند. یعنی پرورش‌یافتگان و متولدین دوران شکوهمند انقلاب اسلامی. کاروان شهدای انقلاب اسلامی هم به نسل سوم رسیده و این نبئی عظیم است. این راه ادامه دارد و این کاروان، منزل به منزل به پیش می‌رود.

■ «مصطفی» اسم رمزی بود برای ماه‌های پایانی نخستین سال از دههٔ چهارم انقلاب اسلامی. «مصطفی» چمران در آمریکا تحصیل کرد، در مصر آموزش‌های نظامی دید، در لبنان ورزیده شد و در خط مقدم جبهه‌های درگیری نظامی میان اسلام و طاغوت، با انگیزهٔ «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» به جهاد پرداخت. فرماندهٔ جنگ‌های نامنظم بود و در نقطهٔ مرزی دهلاویه- در راه نفی سبیل نظامی استکبار - در خردادماه ۱۳۶۰ به شهادت رسید. «مصطفی» احمدی‌روشن اما دو سال پیش از شهادت «مصطفی» چمران، زاده شد، در دانشگاه صنعتی شریف ایران تحصیل کرد، آموزش‌های نظامی را در بسیج دانشجویی دانشگاه طی کرد، در خط مقدم جبهه‌های علمی اسلام علیه طاغوت، در نقطهٔ مرزی صنایع غنی‌سازی اورانیوم نطنز، سازمان انرژی اتمی ایران، با انگیزهٔ «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» به جهاد پرداخت. معاون بازرگانی سایت نطنز در رویارویی با انواع و اقسام تحریم‌های اقتصادی و تکنولوژیکی بود. در راه نفی سبیل علمی استکبار، در دی‌ماه سال ۱۳۹۰ شربت شهادت نوشید.

■ مرزهای جهاد و مبارزهٔ حق علیه باطل فراخ‌تر شده است.

رویارویی نظامی به رویارویی علمی و تکنیکی رسیده است. دور نیست که روزگاری نزدیک، کارزار این نبرد در صحنه‌های نظریه‌پردازی و علوم انسانی برپا شود و آن روز است که به‌راستی می‌توان ادعا کرد که تمام شکوه پوشالین طاغوت را به زیر کشیده‌ایم. «الیس الصبح بقریب؟»

■ در میانهٔ این رویارویی سخت و سهمگین در میدان انواع و اقسام نظریه‌های الحادی، تکلیف و بار عالمان دین بسیار سنگین تر است. شهدای محراب نسل سوم مبارزه، آیا من و توایم؟

■ امام روح‌الله موسوی خمینی: «خوشا به حال آنان که با شهادت رفتند! خوشا به حال آنان که در این قافلهٔ نور، جان و سر باختند! خوشا به حال آنهایی که این گوهرها را در دامن خود پروراندند! خداوند، این دفتر و کتاب شهادت را همچنان به روی مشتاقان باز بگذارد، و ما را هم از وصول به آن محروم مکن! خداوند! کشور ما و ملت ما هنوز در آغاز راه مبارزه‌اند و نیازمند به مشعل شهادت. تو خود این چراغ پرفروغ را حافظ و نگهبان باش. خوشا به حال شما ملت! خوشا به حال شما زنان و مردان! خوشا به حال جانبازان و اسرا و مفقودین و خانواده‌های معظم شهدا! و بدا به حال من که هنوز مانده‌ام و جام زهرآلود قبول قطعنامه را سر کشیده‌ام، و در برابر عظمت و فدکاری این ملت بزرگ، احساس شرمساری می‌کنم و بدا به حال آنانی که در این قافله نبودند! بدا به حال آنهایی که از کنار این معرکهٔ بزرگ جنگ و شهادت و امتحان عظیم الهی، تا به حال ساکت و بی‌تفاوت و با انتقادکننده و پرخاشگر گذشتند! آری، دیروز روز امتحان الهی بود که گذشت و فردا امتحان دیگری است که پیش می‌آید و همهٔ ما نیز روز محاسبهٔ بزرگ‌تری را در پیش‌رو داریم».

سی‌ام

■ تصمیم داشتیم شمارهٔ سوم «حاشیه» را زودتر آماده کنیم، که نشد. محرم بود و تبلیغ، وقتی سردبیر، دبیر تحریریه، دبیر سرویس و نویسندگان طلبه باشند، همین می‌شود. اما همهٔ تقصیر را «دبیر تحریریه» بر عهده می‌گیرد و از همهٔ دوستانی که منتظر «حاشیه» بودند، حلالیت می‌طلبند.

■ طی آماده‌سازی این شماره، تقریباً در همهٔ رده‌های «حاشیه»، از مدیرمسئول تا پایین‌ترین رده، بیمار داشتیم و ملت‌مس دعا. برای شفای همه بیماران دعایی بکنیم، حمدی بخوانیم و از صاحب شفا، عافیت خود و دیگران را بجوییم. از همگی التماس دعا داریم.

■ همچنان به نویسندگی، همکاری، توزیع‌کننده، مصاحبه‌گر، عکاس و مشترک نیاز داریم. تنهایمان نگذارید.

■ اللهم الرزقنا توفیق شهادة فی سبیلک.

محمد علی روزبهانی